

بقلم : آقای امیری فیروز کوهی

نقد و تحقیق (نسبت بنوشته آقای هشترودی)

از اینکه فاضل محترم آقای محمد ضیاء هشترودی دنباله قیاسات و استحصانات خود را در تصحیح اغلاط شایع و موضوع در کتب و اشعار قدما، که سابقاً در مجله محترم دانش مورد استفاده فضلا و ارباب تحقیق بود در این مجله که هرسال ادبی بنظر اهل ادب میرسانند باید ممنون و شکر گزار بود ولی از آنجا که اغلب این نوع از نظرهای فردی خالی از خطا و خللی نیست بخصوص در مواضعی که یا از نوع متشابهات و یا از مطالب ذوقی و سلیقی است اینست که مرا هم بر بعضی و بلکه بر کل ایرادات معظم له که در شماره پیشین مجله مندرج بود نظرها و انتقاداتی است که اینک بهمان ترتیب نوشته ایشان مورد ملاحظه و حکومت خوانندگان محترم قرار میگیرد ...

۱ - در باب شعر حافظ (در پس آینه ...) اولاً هیچ بعید نیست که مراد شاعر آینه دور بوده باشد تا اصلاحیج بحث و گفتگویی بین آقای هشترودی و بنده پیش نیاید !! و ثانیاً محتمل و بلکه متیقن است که مجموع هیئت حاصل از مقابله طوطی و آینه مورد تشبیه قرار گرفته است نه جزء بجزء فعل و انفعال مربوط بتعلیم طوطی تا شاعر مجبور بوده باشد تمامی افعال و اعمال راجع باین فن را در شعر یاد کند و بیند است که از جمیع اجزاء این کار تنها جزئی از آنرا که عبارت از اخفای تعلیم دهنده و تلقین بطوطی است اراده کرده است تا بتواند معنی منظور خود را با گوشه‌ای از این تشبیه محسوس تصویر کرده باشد. و دیگر اینکه وقوع تصحیف در حروف و کلماتی مظنون است که مشابهت کتبی و لفظی بایکدیگر داشته باشند نه در کلیه کلمات و حروف مگر اینکه بگوئیم در این مورد سهو و اشتباهی بکار رفته و کلمه (بر) به (پس) مبدل گردیده باشد تا قرینه‌ای در صحت نظر آقای هشترودی و تصحیح ایشان ایجاد کرده باشیم ...

۲ - راجع باین بیت از شاهنامه -

از آن به که ناساز خوانی نهی

دهان گر بماند ز خوردن تهی

که (خوردن) را به (گفتن) و (خوانی) را (که خوان بمعنی سفره و مضاف به یاه نکره برای افراد است) از مصدر (خواندن) دانسته‌اند باید بعرض ایشان رسانید که تواتر در نقل حجت است و با اینکه آقای هشترودی خود میفرماید که در همهٔ نسخ شاهنامه این بیت بهمین نحو ضبط شده است دیگر چگونگی می‌توان استحصان شخصی را بی استناد و تمسک بخبر و اثری ملاک حکم قرارداد ... و انگهی در هیچ ترکیبی از ترکیبهای فارسی دیده نشده است که (مصدر خواندن) با فعل (نهی) استعمال شده و کسی گفته باشد که (خواندن به نهد) یعنی (بخوانید) و یا بجای (ناسازخوانی کنی) بگوید و بنویسد که (ناسازخوانی نهی) بنابراین حق اینست که این شعر بهمان صورت مشهور خود صحیح و بی عیب است بخلاف استدرک و (تصحیح) منتقد محترم که هم بر خلاف اجماع ناقلین و هم بر خلاف قاعدهٔ زبانی است - و نیز اینکه مرقوم فرموده‌اند «لیکن آماده کردن سفرهٔ ناساز لازمه‌اش خوردن نیست» و یا «سفرهٔ ناساز محتاج بتفسیر دور و درازی است» ندانستم مقصود ایشان چیست و چگونه آماده کردن سفره (اعم از ساز و ناساز) لازمه‌اش خوردن نیست درجائی که گفته‌گو بر سر همین مطلب و صحبت از باب استعاره یا تمثیل در خصوص خوان است و شاعر میگوید که (اگر دهان از غذا خالی باشد به از آنست که خوانی بگستری که غذا و مأكول موجود در آن موجب ثقل و ناسازگاری و یاباعت نفرت طبع از خوردن آن باشد) و اینکه آقای هشترودی شعر معروف منوچهری و سعدی (شعر ناگفتن ...) و (زبان بریده ...) را شاهد آورده و خواسته‌اند از معنی محصل آن دو بیت دلیلی بر توجیه نظر خود اقامه کنند باید دانست که شعر سعدی اصلاً از نوع این مقوله نیست برای اینکه در شعر شاهنامه و منوچهری شاهد بر سخن مفید است با ذکر تمثیل و لیکن در شعر سعدی شاهد بر سر سخن گفتن مطلق است بدون تمثیل و در بیت منوچهری هم تفهیم این مقصود همراه با تمثیل و نظیر شعر شاهنامه است و در واقع بهمان منظور و مرادی بکار رفته که از حیث غایت متفق علیه شاعر و آقای هشترودی هر دو میباشد الا اینکه از حیث الفاظ مورد مناقشه ایشان واقع شده و گرنه در اینجا نیز شاعر همان موضوع را میخواهد بگوید که منوچهری و منتقد محترم هر يك بتعبیری

گفته اند منتهی بالفاظ و تمثیلهای متفاوت ... و این مسأله واضح و بدیهی است که در مثل بطور کلی و در تمثیل یا استعادی بوجه اختیار مطابقت لفظ مثل با مثل شرط نیست بخصوص در مورد مثل که در هر موقع باید با همان الفاظ معروف خود بدون تغییر آورده شود بنا بر این نمیشود گفت که چون در شاهنامه بحث بر سر شعر خوب و کلام صحیح است بنا بر این در تمثیل راجع بآن (خواندن) مناسب تر از (خوان نهادن) است و اگر چنین حکمی بنا باعتقاد و تصحیح آقای هشرودی ضابطه میباید لازم می آمد که بهمین قاعده برایشان خرده گرفته و بگوئیم که چون در این بیت سخن از شعر فصیح است پس (ناساز خوانی نهادن) یعنی (ناساز خوانی کردن) که مراد از ظاهر آن (آواز بد خواندن) است چه تناسبی با شعر درست ساختن دارد و عیناً مانند همان عبارت (خوان نهادن) است در نظر معظم له - و موبد این قول است مثل معروف (سفره نینداخته بوی مشک میدهد) که در مورد احتمال عدم انجام کاری آنطور که باید بکار می رود و هر چند که مورد مثل متعدد باشد باید با همین الفاظ گفته شود.....

۴ - نسبت باین دو بیت شاهنامه بنقل از منتخبات مرحوم مبرور فروغی

(قدس سره العزیز)

اگر تند بادی بر آید ز کنج بخت افکند نارسیده ترنج

ستمکاره خوانیمش ارداد گر هنرمند گوئیمش اربی هنر

گمان میکنم بجا باشد که در جواب آقای هشرودی که مرقوم فرموده اند

« اقتضاء داشت گنج و ترنج را بافته میخواندند و شعر فردوسی را ضایع نمیفرمودند »

بگوئیم که صحت شعر بسته بهمین تلفظ و قرائت است که هم مورد توضیح مرحوم

فروغی و هم مورد اتفاق عموم است و این تفرس معظم له است که شعر فردوسی را

ضایع و بدان تأویل عجیب و غریب دچار ساخته است زیرا...

اولا (داستان) مربوط بیاد و موکل آن نه چنانست که ایشان تصور نموده و

آنها « جزو خرافات جاریه در ادبیات عرب » شمرده اند.

بلکه این موضوع مربوط با حدیث اسلامی است که در لسان اخبار وارد شده و ربطی بخرافات جاریه آنهم در ادبیات عرب ندارد....

و ثانیاً لفظ کنج اسمی است موضوع برای آنچه که مردم از جنس زر و نقره و (جواهر) در محلی دفن میکنند و یا آنرا در محلی یافته و تصاحب می نمایند... و خزینه یا خزانه وضعاً و اصطلاحاً بمعنی مال یا چیزی و یا مکان آن مال و چیز است که در جائی جمع شده و یا آنرا جمع و اختزان کرده باشند.

چنانکه هم در عرف ادب و نوشته هم در عرف اصطلاح و محاوره میگوئیم و مینویسیم (خزینه یا خزانه حمام) یا (خزینه جواهر) و امثال آنها و نیز میگوئیم (کنج زر و نقره) و یا (خزائن کنج) بخلاف عکس آن که هیچگاه نمیگوئیم و نمی نویسیم (کنج حمام) یا (کنج آب) بجای خزینه حمام و خزینه آب و اتفاقاً در شعر سعدی نیز که مورد استشهاده آقای هشترودی واقع شده و خود دلیلی بر نقض گفته ایشان است (خزائن باد) آورده شده نه (کنجهای باد)....

و ثالثاً در شعر دوم لفظ (ار) منخفف است از عبارت اگرچه که با توجه بدان معنی هردو بیت واضح و آشکار میشود نه آنطور که ناقد فاضل دریافته و آنرا بمعنی (یاء) و بقول خودشان از عجائب شعر دانسته اند و آنگاه با قید تحریف و ضرورت شعری بیت دیگری از طبع خودشان بجای شعر فردوسی انشاء نموده اند و استعمال (ار) بجای (اگرچه) آنقدر در لسان اشعار شایع و فراوان است که حاجت بدلیل و برهان و ذکر شاهد نداریم....

۵ - اینکه بیت مذکور در معنی را که استشهداد درباره کلمه (بید) بمعنی من اجل آورده شده و چنین است....

احخاف ان هلكت ان ترنی

عمداً فعلت ذاك بيداني

وزناً غلط دانسته و آنرا بدینصورت...

احخاف ان هلكت ان ترنی

فعلت ذاك عمداً بيداني

تصحیح کرده اند.

بسیار جای تعجب است زیرا که صورت اولی بیت که از انواع بحر رجز است آنقدر از حیث وزن واضح و آشکار و از مظنة غلط بدور است که تقطیع و نشان دادن جزء جزء آن لازم نیست و ظاهراً این توهم برای نقاد محترم از اینجا ناشی شده است که مصراع ثانی بیت را کند و کشیده خوانده و آنرا از ضروب بحر وافر و بدین وزن

اذالم تستطع شیاً فعدعه و جاوزه الی ما تستطیع

گمان برده اند و چون دیده اند که بدین ترتیب مصراع اول با مصراع دوم هموزن نیست ناچار آنرا غلط دانسته و بچنین تصحیحی دست زده اند تا بین دو مصراع هم آهنگی ای ایجاد کرده باشند.

در صورتیکه هر گاه بجای اینکار بکتاب جامع الشواهد مراجعه مینمودند این بیت را بهمان وجهی که در مغنی دیده اند یافته و نیز ملاحظه میکردند که فعل رن - یرن هم که مورد ایراد آن فاضل محترم واقع شده است از باب ضرب - یضرب گرفته شده نه از باب نصر - ینصر...

۶ - راجع بنوشته فاضل محقق آقای مجتبهای مینوی در کتابچه مباحث صرفی و نحوی در باب عبارت قبولاً للعذر باعتبار بنده در اینکه لفظ (قبول) مصدر است حرفی نیست و علاوه بر قواعد صرفی کتب لغت هم بمصدر بودن آن تصریح دارند و (قابل) هم که اسم فاعل آنست در لغت (المتهمی للقبول والانفعال) ضبط شده است و اما چون در کلمه قابل نوعی از لزوم و انفعال نهفته و خالی از تعدیه کامل است -

علیهذا عبارت قابلاً للعذر بمعنی قبول کننده عذر بوجهی که کافی برای تعدیه باشد نیست و در واقع بمعنی آماده و درخور قبول عذر میباشد و چون تحقیق بیشتری در این باب بذکر احکامی از قبیل آوردن مصدر بمعنی اسم فاعل و ضوابط نحوی دیگر محتاج و خارج از حوصله این نوشته است ناچار به مینقدرا اکتفا شد.